

## چرا نباید بلافاصله بعد از

## جشن ومهمانی فیلم هایش را ببینیم؟

تماشای ویدئوی یک اتفاق، بلافاصله پس از وقوع آن

می تواند خاطره واقعی این تجربه را تغییر دهد

## کاناپه



<b>نویسنده: جولیا جو، مترجم: علیرضا شفیعی نسب</b>	
اغلب افراد بلافاصله بعد از مهمانی، جشن یا سفر، مشغول دیدن عکس ها و فیلم هایش می شوند. اما پژوهشگران این کار را توصیه نمی کنند. وقتی این	

فیلم ها را می بینیم، تجربه دست اول و پرشوری را که از سفر یا جشن داریم از دست می دهیم و به ناظری بهانه جو تبدیل می شویم که خودمان را ارزبایی می کنیم و از آن جا که از بچه ها بمان بیشترین فیلم ها را می گیریم، آن ها بیش از همه تحت تاثیر این تغییر تجربه قرار می گیرند.

صدای خود داریم. می خواستیم خاطره اش

دست کم تادمت بیشتری برایش مقدس بماند و تجربه خودش در خاطرش تثبیت شود. دنیل شکتر، استادروان شناسی در دانشگاه هاروارد به من گفت: «بر اساس پژوهش ها می دانیم که بازفعال سازی یک تجربه پس از وقوعش ممکن است تاثیر زیادی بر خاطره بعدی ما از آن تجربه داشته باشد و بسته به این که کدام عناصر آن تجربه بازفعال سازی شده اند، می تواند حتی خاطره اصلی را تغییر دهد. ما باید مدتی در خود

#### روایت

## ساعتِ خوش

با چه خفتی باید هر دفعه برای کوله پشتی و گُر تِکس و بقیه وسایل به رفقایم رو می انداختم. آن وقت تمام طول سفر به جای لذت بردن، فکر و ذِکر م سالم نگه داشتن وسایل مِرد م بود

<b>مِرد مِردِ ذاکری   نویسنده</b>	
<p>اواخر آذر بودو با بچه ها قرار گذاشته بودیم برویم کویر شهداد. چند ماهی می شد پول هایم را جمع کرده بودم تا برای خودم ساعت بخرم. نه از این ساعت های معمولی، از آن ساعت ها که جی پی اس و قطب نما دار دو می شود مسیر را روی حافظه شان ثبت کرد. اگر توی این سفر ساعت را پشت دستم می بستم، سری توی سر هادر می آوردم. دیگر از قرض گرفتن وسایل و لباس از این وانِ جانم به لیم رسید بود. اما قضیه ساعت فرق می کرد. نمی شد یک بار قرض بگیری و فردایش توی خیابان دست نباشد. تمام این شش ماه ناهار سلف را خورد و مافزون بروام دانشگاهی چند پایان نامه پایپ کردم. تهش یک و نیم میلیونی دستم را گرفت که می شد رویش حساب کرد. چند ماهی بود که توی اینترنت و ساعت فروشی هادنبال ساعتی که می خواستم می گشتم. آن هایی که من پسندیده بودم همگی بالای دوسه میلیون بود، یکی دو مدل قدیمی تر هم بود که با پول من جور در می آمد. وارد مغازه شدم. مدل و مارک ساعت را اگتتم و فروشنده هم بعد از کلی تعریف از حسن سلیقه ام رفت و ساعت را در سه رنگ از پشت و بترین بر ایام آورد. همه را با ذوق روی دستم امتحان و در نهایت رنگ مشکی را انتخاب کردم. قیمتش را که پرسیدم در جاکشکم زد. یک میلیون و هشتصد و پنجاه هزار تومان ناقابل. اما من فقط به موجودی کارتم فکر می کردم که با کسر پنج هزار تومان ته مانده حساب دقیقاً سیصد و پنجاه و پنج هزار تومان کم داشتم. با خجالت گفتم: «ولی تاجایی که بادمه این مدل ارزون تر بود». فروشنده خندید و گفت: «دلاره دیگه، ارزون که نمی شه، روز به روز گرون تر می شه، حسابی حالم گرفته شده بود. لعنت به این زندگی. آخر چه می شد اگر ما هم مثل بقیه بچه ها دست مان به دهان مان می رسید؟ از مغاز به بیرون امدم. توی خیابان می چرخیدم و بترین ساعت فروشی ها را با حسرت تماشا می کردم. مغازه های دیگر با همان قیمت رami دادند یا گران تر. از همان جاپایاده به سمت دانشکده راه افتادم. موبایلم زنگ خورد، حوصله نداشتم جواب بدهم. دوباره زنگ خورد. این بار جواب دادم. یکی از رفقایم بود، از همان بچه های وضع خوب. احوال پرس ی کرد و با کلی من و من پرسید: «می گما، تونمی خوای ساعت بخری؟». ساعت خیلی خوبی داشت. گفت به پولش احتیاج دارد دو می خواهد گوشی موبایلش را با یک مدل بالاتر عوض کند و برای همین ساعتش را زیر قیمت می فروشد. گفت یک سال پول هایش را جمع کرده است تا بتواند مدل بالاتر را بخرد. برای همان روز عصر قرار گذاشتیم و من ساعتش را خریدم. کلی باهم گپ زدیم و در ددل کر دیم. از خوشحالی توی پوستم نمی گنجیدم، نه برای آن که ساعت دار شده ام، نه. برای این که فهمیدم بقیه هم دست کمی از من ندارند و همه مان بیخودی خودمان را به زحمت انداخته ایم تا پول نداشته مان را به رخ هم بکشیم.</p>	

<b>موفقیت</b>	
<p>موفقیت دانش آموزان. مهم ترین عامل موفقیت بعد از بررسی ها نه هوش اجتماعی دانش آموزان بود، نه استعداد، نه ضریب هوشی، بلکه ثبات قدم بود. آنجلا بعد اسراغ پژوهش در حوزه روان شناسی می رود و موضوع ثبات قدم را محور کار خود قرار می دهد. چندین و چند آزمایش و پیمایش بزرگ او در سازمان های مختلف همگی یعنی افراد موفق ثبات قدم بیشتر ی دارند. ثبات قدم به معنی</p>	

اشتیاق و پشتکار برای رسیدن به اهداف بلند مدت. یعنی صبر و تاب آوری لحظه لحظه ای برای رسیدن به آینده خوب. ثبات قدم از نظر آنجلا مثل یک دوی مار اتن است نه مسابقه سرعت. مهم نیست اول یا وسط مار اتن چندم باشی، مهم این است که تا پایان این مسیر طولانی با تحمل و ثبات قدم در عرصه حضور داشته باشی و تسلیم نشوی. اما یک نکته مهم؛ استعداد باعث ثبات قدم نمی شود. حتی در خیلی از موارد با استعداد رابطه عکس دارد. یعنی داشتن استعداد تبدیل به عاملی می شود که فرد ثبات قدم را نداشته باشد چون نسبت به استعدادش حساب ویژه ای باز کرده است. اما آنجلا داکورث در سخنرانی خود یک عامل مهم برای سرسخت شدن را به مخاطبان معرفی می کند؛ برای ثبات قدم به رشد طرز تفکر نیاز داریم. توانایی یادگیری و تلاش ها هر فرد تغییر می کند و اگر شکست را موقعیتی موتقی بدانیم طرز تفکر مان رشد می کند و در نهایت ثبات قدم بهتری را برای رسیدن به اهدافمان داریم.

## برچسب تازگی

ما مجبوریم به دلیل حفظ برچسب تلویزیون، ۳۰ درصد بالایی بر نامه های تلویزیونی روز دست بدهیم

<b>هادی رنجبر   طنز پرداز</b>	
<p>شش سالم بود که به روز با بام پایه جعبه بزرگ وار د خونه شد. باور نمی شد! تلویزیون رنگی خریده بود. اون موقع کمتر کسی تلویزیون رنگی داشت و ما تا قبل از خریدش، موفقیت چشمگیر دیگه ای تو کار نامه مون نداشتم. وقتی که جعبه رو باز کردیم به تلویزیون ۲۱ اینچ خودنمایی می کرد که به گوشه سمت چپ بالاش به برچسب به انداز هیه کف دست چسبیده بود. یادمه تا من اومدم برچسب رو بکنم، با بام به سان پلنگی تو هوا پرید و زد و دو دستم و در حالی که دستمو محکم گرفته بود، تو چشمام نگاه کرد و گفت: «خوب گوش بده ببین چی میگم، هیچ وقت نباید این برچسب رو بکنی؛ فروشنده گفته که موقع فروش تلویزیون، این برچسب نشون دهنده تازگی تلویزیونه و رو قیمتش تاثیر داره». تازه اینم گفت که خیلی ها این برچسب رو از بازار سیاه تهیه می کنند تا بتونن تلویزیونشون رو بفروشن. کوچک ترین مخالفت ما با این قضیه با سرکوب شدیدی مواجه می شد و حتی کم کم خودمون هم این حرف رو باور کردیم. بخش زیادی از کودکی من به این گذشت که به مهمونایی که برای بازدید از تلویزیون می اومدن بگم چرا ما مجبوریم به دلیل حفظ این برچسب، ۳۰ درصد بر نامه های تلویزیونی رو از دست بدیم؛ ۲۰ درصد بالایی هر بر نامه رو. البته فیلم و سریال ها خیلی مشکل نبودن، دیگه خیلی باید بدشانس می بودیم اگر مهم ترین اتفاقات فیلم اون زیر می افتاد. یکی دیگه از مشکل ها موقع پخش فوتبال بود که هیچ وقت نمی فهمیدیم دقیقه چنده. یادمه یه بار تخمه خریدیم و نشستیم فوتبال ببینیم که یکهو داور سوت پایان روز د. اون جا بود که فهمیدیم ما از حدود دقیقه ۸۹ نستسته بودیم پای مسابقه. اما مشکل اصلی وقتی بود که می خواستیم ببینیم الان کدوم کانالیم. برای این کار مجبور بودیم یکی یکی کانال ها رو بزیم عقب تا به یه بر نامه آشنا برسیم که کانالش رو مطمئن ایم. از اون جاشروع می کردیم به شمردن تا بر گردیم به همون کانال و این طوری می فهمیدیم کدوم شبکه اس. اما با وجود همه این مشکلات، همیشه به غرور خاصی تونگه با بام بود که این تلویزیون هنوز نوته و موقع فروش برگ برنده مونده. ۲۰ سال به همین منوال گذشت تا این که یه روز که خواستم تلویزیون رو روشن کنم، روشن نشد. تعمیر کار بعد از کلی رو رفتن با هاش گفت که باید از خیرش گذشت. ما هم تصمیم گرفتیم تلویزیون رو بذاریم تو کوچه تا یکی پیدا شه و بدیرش. موقع بردنش همه با حسرت داشتم به برچسب سالم روش نگاه می کردیم. هیچ وقت نفهمیدیم اون برچسب دقیقاً چرا باید اون جا باشه. ولی به این افتخار می کردیم که تلویزیونمون رو ۲۰ سال نونگه داشته بوییم.</p>	

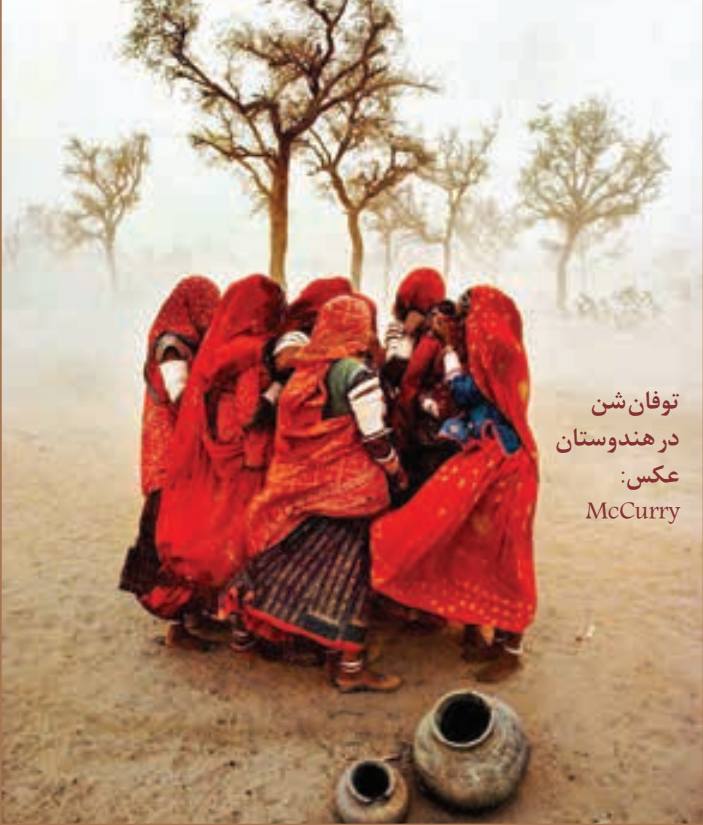
#### یک تجربه

## زمانِ فرش

دوست خارجی ام گفت آموزش واقعی وقتی اتفاق می افتد که آدم ها از نظر دانش و موقعیت بر ابر باشند

<b>مرتضی کریمی   دانشجوی دکتری انسان شناسی</b>	
<p>حتی مطرح کردن این ایده از آدم انرژی می برد. این که به مدیر مدرسه بگویی می خواهی بچه ها روی زمین و کنار هم به شکل دایره روی فرش بنشینند. فکرش را بکنید، کجای این ایده شرقی، ایرانی یا حتی اسلامی است که بچه ها روی نیمکت، با لباس های فرم که معلوم نیست از کدامه است و پشت به هم بنشینند، در حالی که هنوز هم ما وقتی مجبور می شویم موقتاً پشت به کسی کنیم یا پشت به کسی بنشینیم از او عذر خواهی می کنیم. طبیعتاً اول همه مقاومت می کردند. بچه ها، معلم های دیگر، معاونان، مدیر و... بچه های گفتند پایشان در دم می گیرد روی زمین بنشینند، معلم های دیگر از سرو صدای کلاس من ناز می بودند، معاونان و مدیر از برهم خوردن نظم در آوردن و بردن فرش و جمع کردن نیمکت ها و... اما حالا بچه ها حاضر نیستند که شکل کلاس عوض شود. معلم های دیگر بیشتر به این شکل علاقه نشان می دهند و معاونان و مدیر بیشتر همراهی و همکاری می کنند. عکس را برای یکی از دوستان خارجی ام فرستادم. گفت بله ایران کشور فرش است و در فرهنگ آن ها هم چیزی هست به اسم زمانِ قالیچه (rugtime) و آن ها هم گاهی روی زمین می نشینند. نظر او این بود که باید زمان فرش در فرهنگ آن ها بیشتر شود چرا که حرف های مهم و آموزش واقعی وقتی اتفاق می افتد که آدم ها از نظر دانش و موقعیت برابر باشند. در واقع این دوست خارجی ام از دیدن فرش روی کف کلاس کمتر تعجب کرد تا معلم ها و حتی بچه های کلاس. در دایره آدم ها صورت هم را نگاه می کنند. بدین ترتیب در بسیاری از مواقع آدم ها هم دیگر را برای اولین بار «می بینند». بله ممکن است ما چند سال در یک کلاس بوده باشیم اما تا به حال هم دیگر را ندیده باشیم. برای این که این مسئله به شما ثابت بشود خوب است از بچه ها بخواهید ۲ دقیقه در چشم های هم نگاه کنند یا خودتان در چشم های نزدیکان تان خیره شوید. این جا بچه ها روبه روی هم می نشینند نه پشت سر هم. آن ها باید در یادگیری به هم کمک کنند و در مسابقه آموزش همه با هم برنده شوند و به خطایان برسند. در این شکل، یادگیری یک عمل جمعی است و نه فردی. معلم هم ردیف بچه ها می نشیند و فقط یک تسهیل گر است...</p>	

#### عکس هفته



توفان شن در هندوستان عکس: McCurry